

نگاه می‌کرد تا خوابش ببرد. خواب‌هایش هم در مورد آسمان و ستارگان بود. بیدار هم که می‌شد باز چشم‌به‌آسمان داشت. تا اینکه در ۵ سالگی اسم او را در مکتب‌خانه نوشتند.

محمد در مکتب‌خانه خیلی زود قرآن، زبان عربی، ادبیات و حدیث را یاد گرفت. در مکتب‌خانه آنقدر سؤال می‌پرسید که معلم‌ها گیج می‌شدند و پیش می‌آمد که جوابی برای خیلی از سؤال‌هایش نداشتند.

بزرگ‌تر که شد به شهر کات رفت. این شهر در کشور ازبکستان کنونی قرار داشت. در این شهر با فردی به اسم ابونصر آشنا شد که از اعیان و اشراف بود در واقع شاهزاده بود. ابونصر او را به قصر برد و اجازه داد که از وسایلی که برای رصد آسمان در آنجا وجود داشت، استفاده کند. راه استفاده از این وسایل را هم به او یاد داد.

ابوریحان همان‌طور که با وسایل توی قصر کار می‌کرد، زبان‌های عربی و یونانی را یاد گرفت.

شهر کات شهری بود که در آن دانشمندان زیادی زندگی می‌کردند. از خوبی‌های بودن در دربار برای ابوریحان این بود که حقوق و مزایای عالی داشت و توانست برای خودش وسایلی زیاد بخرد تا بتواند آسمان را بهتر رصد کند. تا اینکه شنید در شهر بغداد دانشمند معروفی به اسم بوزجانی زندگی می‌کند پس با او از طریق نامه ارتباط برقرار کرد. آن دو مرتب از هم سؤال می‌پرسیدند و به سؤال‌ها هم جواب می‌دادند.

ابوریحان و بوزجانی کاری کردند که در زمان خودش انقلابی در علم نجوم بود. برای اینکه بدانید کار آن دو چه بود توصیه می‌کنم حتماً کتاب را بخوانید. اما حیف که ابوریحان نتوانست زیاد در این شهر بماند او هم مثل خیلی‌های دیگر به خاطر جنگ مجبور شد کتاب‌هایش را در کوله‌اش بگذارد و راه سفر را در پیش بگیرد.

ابوریحان یکی از معروف‌ترین

شخصیت‌های علمی تاریخ ایران است. کسی که خیلی زودتر از دانشمندان امروزی توانست طول و عرض شهرها را به دست بیاورد. کسی که قطر کره زمین را حساب و ثابت کره زمین گردا بست.

او فقط در مورد نجوم و ستارگان و طول و عرض جغرافیایی مهارت نداشت. ابوریحان به قول معروف ششم سیاسی خوبی هم داشت. او توانست بعضی از وقایعی را که بعداً اتفاق افتاد پیش‌بینی کند.

او هنگامی که در خوارزم بود کتابی نوشت به اسم «التحذیر من قبل ترک» یعنی متوجه خطر ترک‌های آسیای میانه باشید. او در این کتاب در مورد خطر حمله ترک‌های آسیای میانه هشدار داده بود. او نوشت اگر قدرتشان زیاد شود سه سوت به ایران حمله می‌کنند. اما کسی به حرفش گوش نداد و برای همین ۲۰ سال بعد سلجوقی؛ ۱۰۰ سال بعد غزها و ۲۰۰ سال بعد مغول‌ها به ایران حمله کردند. در این حمله‌ها به خراسان خسارات بزرگی وارد شد و افراد زیادی کشته شدند.

خوبی این کتاب در این است که خواننده نوجوان متوجه می‌شود که ابوریحان هم آدمی بوده است مثل بقیه. همیشه در کتاب‌های تاریخی در مورد بزرگان این سرزمین به شکلی سخن گفته شده که گویی نباید زیاد به آنها نزدیک شد مبادا احترامشان از بین برود.

اما حمید عبدالهیان با زیرکی خاصی کاری کرده است که خواننده نوجوان با تمام وجود به آنها نزدیک شود. چطور؟ باز با طنز.

فکر کنید که ابوریحان سر به هو اتوی کوچی‌های ری قدم می‌زند که یک دفعه دنگ سرش به سر فرد دیگری بخورد. شخص دیگری هم که به نظر می‌رسد او هم سرش به آسمان است.

این اتفاق در صفحه ۲۶ کتاب نوشته شده است. اما اصل واقعه مربوط به شهر ری است. کسی هم که سر ابوریحان به سرش خورد ابومحمد خجندی ستاره‌شناس معروف بود. کسی که توانسته بود وسیله‌ای به اسم سدس فخری درست کند. سدس دایره خیلی بزرگی بود که خجندی با آن توانسته بود زاویه محور زمین را حساب کند.

